

الرضا من آل محمد(ص) محمد الله اکبری(*)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 8 - زمستان 80

در این نوشتار برآنیم تا شعار ((الرضا من آل محمد)) را بررسی کنیم؛ شعاری که عبا سیان با تکیه بر آن توانستند نی هاشم و شیعیان آنان - به ویژه ایرانیان - را با خود همراه کرده و مدت ها چهره واقعی خود را در پشت آن پنهان سازند.

این بررسی، در چهار محور الرضا در لغت عرب، الرضا در عرف مسلمانان در دو قرن نخست هجری، الرضا در دعوت عباسی و الرضا نزد دعوت شدگان تقدیم می گردد.

واژه های کلیدی: الرضا، الرضا من آل محمد، دعوتگران، دعوت شدگان و سازمان دعوت

الرضا در لغت عرب

الرضا اسم از رضی برضی است. الرضا مصدر است و به عنوان وصف و به معنای اسم مفعول مآید. گفته می شود: رجل رضی ای مرضی عنه؛ مرد پسندیده شده؛ رضی الشیء، رضی بالشیء و رضی عنه، فالشیء مرضو و مرضی ای اختاره و قنع به، یعنی آن را انتخاب کرد و به آن قانع شد، شیء موردپسند است.

در کاربرد الرضا، مفرد، مثنی و جمع و نیز مذکر و مؤنث یکسان است؛ گفته می شود: هو رضی، هم رضی. و نیز: رضیت الشیء و ارتضیته، فهو مرضی؛ آن چیز را پسندیدم، پس آن پسندیده است. و رضیه لذلك الامر فهو مرضو و مرضی: (1) او را برای آن کار پسندیدم، پس او پسندیده است. در قرآن، در آیه 100 سوره توبه آمده است: ((لقد رضی الله عن المومنین)) خداوند از مومنین راضی شده است و نیز در سوره مجادله آیه 22: ((و رضیت لكم الاسلام دینا)) اسلام را دین شما پسندیدم و در سوره مائده آیه 119: ((رضی الله عنهم و رضوا عنه)).

الرضا در عرف مسلمانان صدر اسلام

کسی که این کلمه را در متون اسلامی جستجو می کند، به این نکته برمی خورد که ((الرضا)) بیشتر در موارد اختلاف به کار برده می شده است؛ یعنی هر جا مسلمانان اختلاف می کرده اند، برای حل مشکل و رفع اختلاف ((الرضا)) پیشنهاد می شده است. از بررسی موارد کاربرد ((الرضا)) نتیجه گرفته می شود که ((الرضا)) یعنی ((من اجتمعت علیه الامه: کسی که امت بر او گرد آیند.)) پس می توان گفت که ((الرضا)) مترادف ((الجماعه)) است؛ الرضا یعنی کسی که گروه تصمیم گیرنده، یا اهل حل و عقد (خبرگان) یا اکثریت انتخاب کنندگان، او را انتخاب کرده و پسندیده باشند. خلاصه، ((الرضا)) یعنی ((منتخب)) و ((برگزیده.)) اینک نمونه ای چند از موارد کاربرد این کلمه را بررسی می کنیم:

0 پس از کشته شدن عثمان و فرار امویان از مدینه، مصریان به اهل مدینه گفتند: ((انتم اهل الشوری و انتم تعتقدون الامامه فانظروا رجلا تنصوبونه و نحن لكم تبع، فقال الجمهور: علی بن ابی طالب، نحن به را ضون: شما اهل شورا هستید و امام را شما بر می گزینید. پس با مشورت، مردی را برگزینید که ما پیرو شما هستیم! پس عموم مردم گفتند: ما علی بن ابی طالب را برگزیدیم و به او راضی هستیم.)) (2)

0 پس از مرگ عثمان، اصحاب پیغمبر نزد علی(ع) رفتند و گفتند: این مرد کشته شد و مردم ناگزیر باید رهبری داشته باشند! علی(ع) فرمود: ((إو تکون شوری؟)) قالوا: ((انت لنا رضی)) (3) قال: ((فالمسجد، اذا یکون عن رضی من الناس)) (4) فرمود: آیا شورا تشکیل شده است؟ گفتند: تو برگزیده ما هستی. فرمود: پس (با ید بیعت) در مسجد و با رضایت (انتخاب) مردم باشد.

O در همان واقعه، علی(ع) در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: ((ان كان لابد من ذلك، ففي المسجد، فإن بيعتي لا تكون خفيا و لا تكون الا عن رضی المسلمین و فی ملا و جماعه: (5) اگر ناگزیر باید با من بیعت شود، با ید در مسجد باشد. بیعت من پنهانی نیست و جز با رضایت مسلمانان و در جمع مردم انجام نمی شود.))

O پس از اصرار مردم بر بیعت با علی(ع) و سپری شدن مهلت، علی(ع) بر منبر رفت و فرمود: ((یا ایها الناس، عن ملا و اذن، ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق، الا من رضیتم و امرتم، و قد افترقنا بالامس علی امر، فان شئتم، فعدت لکم، و الا فلا احد علی احد: (6) ای مردم، همه حاضرید و اجازه می دهید، این حکومت شما است و هیچ کس را در آن حقی نیست جز کسی را که شما برگزینید و امارت دهید. ما دیروز با توافق بر امری از هم جدا شدیم، اگر امروز باز بر رای خود هستید، حکومت شما را عهده دار شوم، و اگر نیستید، هیچ کس را بر دیگری حقی نیست!))

O در روزهای محاصره بیت عثمان، وی از علی(ع) خواست تا شورشیان را - که قصد کشتن وی را داشتند - برگرداند. علی(ع) پس از بررسی اوضاع به او نوشت: ((الناس الی عدلک ا حوج منهم الی قتلک، و انی لاری قوم لا یرضون الا بالرضا: (7) مردم، به عدالت تو بیش از کشتنت نیازمندند، من گروهی را می بینم که جز به ((الرضا)) - کسی که مورد قبول همه باشد - رضایت نمی دهند.))

O در همان واقعه، علی(ع) در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: ((لیس ذلك الیکم انما هو لاهل الشوری و اهل بدر، فمن ((رضی به)) اهل الشوری و اهل بدر فهو الخلیفه: (8) انتخاب خلیفه، حق شما نیست. این کار منحصر به اهل شورا و اصحاب بدر است، هرکس را که آن ها برگزینند خلیفه است.))

O در مراسم بیعت با علی(ع)، ((طلحه)) ضمن سخنانی گفت: ((... ان الله قد رضی لکم الشوری، فإذهب بها الهوی، قد تشاورنا ((فرضینا)) علیا فبایعوه: (9) ای مردم، خداوند شورا را برای شما پسندیده است و با آن خواسته دل را از بین برده است. ما مشورت کردیم و علی را برگزیدیم، با وی بیعت کنید!))

O در جنگ جمل، طلحه به علی(ع) گفت: ((فاعتزل هذا الامر و نجعله شوری بین المسلمین، فإن ((رضوا)) بک، دخلت فیما دخله الناس. و ان ((رضوا)) غیرک کنت رجلا من المسلمین: (10) از حکومت کناره بگیر تا آن را شورا قرار دهیم. اگر تو را برگزینند، در کاری وارد شده ای که همه مسلمانان وارد شده اند، و اگر دیگری را انتخاب کردند، تو هم مردی از مسلمانان هستی!)) کنایه از این که تو هم چون دیگران به انتخاب شورا راضی باش.

O پس از آن که معاویه به حکومت دست یافت، روزی بنی هاشم را گرد آورد و گفت: ((إلا تحدثونی عن ادعائکم الخلافه دون قریش، بم تكون لکم؟ ((بالرضا)) بکم؟ إم بالاجتماع علیکم دون القرابه؟ إم بالقرا به دون الجماعه؟ إم بهما جمیعاً؟ فان كان هذا الامر ((بالرضا)) والجماعه، دون القرابه، فلا یری القرابه إثبتت حقا و لا إسست ملاکا، و ان كان بالقرا به دون الجماعه و ((الرضا)) فما منع العباس عم النبی و وارثه و ساقی الحجیج و ضامن الایتام إن یطلبها ... و ان كانت الخلافه ((بالرضا)) والجماعه والقرابه جمیعاً، فإن القرابه خصله من خصال الامامه، لا تكون الامامه بها وحدها، و إنتم تدعونها بها وحدها، ولكننا نقول: إحق قریش بها من بسط الناس ایدیهم الیه بالبیعه، و نقلوا اقدامهم الیه للربغه ... : ای بنی هاشم، شما ادعا دارید که خلافت حق اختصاصی شما است و از آن دیگر قریشیان نیست. آیا درباره این ادعایتان با من سخن نمی گوید؟ به چه دلیل خلافت از آن شما است؟ آیا به دلیل رضایت (انتخاب) مردم و گرد آمدن آنان بر شما است (و به خویشاوندی نیست) یا به خویشاوندی است و نه به اجتماع مردم؟ یا به هر دو است (هم به رضایت و اجتماع مردم است و هم به خویشاوندی)؟ اگر حق خلافت به رضایت و اجتماع مردم است و به خویشاوندی نیست، که در این صورت خویشاوندی نه حقی را ثابت می کند و نه حکومتی را بنیان می گذارد! و اگر حق خلافت به خویشاوندی است و به گرد آمدن مردم و رضایت آنان نیست، پس چه چیزی عباس عموی پیامبر(ص)، و وارث او و ساقی حاجیان و سرپرست یتیمان و ... را از مطالبه آن بازداشت؟ و اگر خلافت هم به رضایت و گرد آمدن مردم است و هم به خویشاوندی، در این صورت خویشاوندی یکی از شرایط امامت است و امامت تنها به خویشاوندی نیست. شما تنها به سبب خویشاوندی ادعای خلافت دارید، ولی ما می گوئیم که سزاوارترین قریش به خلافت کسی است که مردم با او بیعت کنند و با شوق به سوی او روند ...))

ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: ((ندعی هذا الامر بحق من لولا حقه لم تقعد مقعدك هذا، و نقول: كان ترك الناس إن يرضوا بنا و يجتمعوا علينا، حقا ضيعوه و حقا حرموه...: (11) ما خلافت را به حق کسی (پیامبر (ص)) ادعا می کنیم که اگر حق او نبود، اکنون تو بر این جایگاه ننشسته بودی، و می گوئیم: این که مردم از انتخاب ما و گرد آمدن بر ما سرباز زدند، حقی بود که پایمال کردند و بهره ای بود که از آن محروم شدند ...)).

گفتنی است که در این متن، همه جا واژه ((الرضا)) مترادف واژه ((الجماعه)) آمده است.

O آن گاه که ((عبدالله بن زبیر)) از ((محمد بن حنفیه)) و ((عبدالله بن عباس)) خواست تا با او بیعت کنند، در پاسخ گفتند: ((انا لا نبایع الا من اجتمعت علیه الامه، فاذا اجتمعت عليك الامه بايعناك...: (12) ما جز با کسی که امت بر او گرد آمده باشد، بیعت نمی کنیم. هرگاه امت بر تو گرد آمدند، با تو بیعت خواهیم کرد ...)).

O پس از مرگ ((یزید بن معاویه))، ((سلم بن زیاد)) (والی خراسان) سپاه خراسان را به بیعت با ((منتخب)) و ((الرضا)) فرا خواند: ((... و دعا الناس الى البيعه على الرضا حتى يستقيم امر الناس على خليفة فبايعوه.)) (13)

O پس از مرگ یزید بن معاویه و فرار ((عبدالله بن زیاد)) از عراق، مردم بصره خواستند برای خود امیری برگزینند. سران آن ها ((قیس بن الهیثم السلمی)) و ((نعمان بن سفیان راسبی)) بودند. قیس به انتخاب نعمان رضایت داد و گفت: ((قد رضيت بمن رضی به النعمان و سماه لکم.)) و نعمان از قیس و مردم بر ((الرضا)) (منتخب) پیمان گرفت: ((... و اخذ على قيس و على الناس العهود بالرضا.)) (14)

O در قیام مختار، شیعیان بر او گرد آمده و به او رضایت دادند: ((... واتفقوا على الرضا به.)) (15)

O در قیام توابعین، ((رفاعه بن شداد))، پس از ((مسیب))، رشته کلام را به دست گرفت و گفت: ((و لو ا امرکم رجلا تفزعون اليه و تحفون برأيه و قد رأينا مثل الذي رأيت، فإن تكن انت ذلك الرجل، تكن عندنا مرضيا ... : فرماندهی تان را به مردی بسپارید که در سختی ها به او پناه برده و بر پرچمش گرد آید! رای ما چون رای تو است. اگر تو آن مردی، نزد ما برگزیده ای (پسندیده ای) ...)).

O هنگامی که ((مصعب بن زبیر)) با ((عبدالمک بن مروان)) به پیکار بود، ((مهلب بن ابی صفره)) و یارانش، از طرف ((عبدالله بن زبیر)) در خوزستان با خوارج می جنگیدند. چون مصعب کشته شد، مهلب و یارانش با عبدالمک بیعت کردند. خوارج چون چنین دیدند فریاد برآوردند که ای دشمنان خدا، دیروز در دنیا و آخرت از او بیزاری می جستید و او امروز که امیر شما را کشته، امامتان شده است! کدام گمراه و کدام راه یافته است؟!)) (سپاهیان مهلب پاسخ دادند: ((يا اعدا الله، رضينا بذالك، اذ كان يلي امورنا و نرضى بهذا كما كنا رضينا بذلك: (16) ای دشمنان خدا! به مصعب راضی بودیم چون امیر ما بود، و اکنون به عبدالمک رضایت داریم، چنان که به مصعب رضایت داشتیم.))

O در پیکار ((هرثمه بن اعین)) با ((ابوالسرایا))، چون عرصه بر هرثمه تنگ شد، فریاد برآورد: ((يا اهل الكوفه، علام تسفكون دمانا و دمانکم؟ ان كان قتالکم ايانا کراهيه لاماننا، فهذا المنصور بن المهدي، رضی لنا و لکم، نبایعه...: (17) ای کوفیان، چرا خون خود و خون ما را می ریزید؟ اگر جنگتان با ما بدان جهت است که امام ما را نمی پسندید، این منصور پسر مهدی است و مورد پسند ما و شما است. با او بیعت می کنیم ...)).

O در قیام ابوالسرایا پس از مرگ ((ابن طباطبای علوی))، ابوالسرایا در سخنرانی خود گفت: ((... و قد و صی ابوعبدالله الی شبیهه ... فإن رضيتم فهو الرضا، والا فاختروا لانفسکم: (18) ابوعبدالله (ابراهیم بن طباطبا) کسی مانند خود را به جانشینی برگزیده است ... اگر او را می پسندید، او منتخب - ((الرضا)) - است وگرنه، دیگری را برای خود برگزینید.))

O در همین قیام، پس از سخن ابوالسرایا، ((علی بن عبدالله علوی)) که ابن طباطبا او را به جانشینی خود انتخاب کرده بود، به ((محمد بن زید)) علوی گفت: ((قلدناک الریاسه و انت الرضا عندنا: (19) تو را ریاست دادیم، تو نزد ما پسندیده ای (منتخب مایی)).))

O در جریان نصب امام رضا به امامت، ((ابن سنان)) از امام کاظم (ع) پرسید: ((پس از شما چه کسی امام است؟ امام پاسخ داد: فرزندانم علی. ابن سنان گفت: ((له الرضى والتسليم: (20) به او راضی و تسلیم هستیم.))

O امامون روزهای سه شنبه برای مناظره فقهی می نشست. روزی نشست به مردی - دامن به کمر زده و کفش

به دست گرفته - وارد شد، بر گوشه ای ایستاد و گفت: ((السلام علیکم.)) مأمون جواب سلامش را داد. مرد گفت: از این جایگاهی که در آن نشسته ای خبرم ده؟ آیا به اجتماع امت است یا به قهر و غلبه؟ مأمون گفت: نه به این است و نه به آن، بلکه کسی که عهده دار حکومت مسلمانان بود، من و برادرم را جانشین خود کرد، ((فلما صار الامر الی، علمت انی محتاج الی اجتماع کلمه المسلمین فی المشرق والمغرب علی الرضا بی: چون حکومت به من رسید، دانستم در انتخاب خودم به اجتماع رای مسلمانان در شرق و غرب نیازمندم)) و دیدم که اگر حکومت را رها کنم مسلمانان با هم نزاع می کنند؛ کار اسلام پریشان و کار مسلمانان آشفته می گردد؛ جهاد باطل، حج متوقف و راه ها ناامن می شود، ((فقمتم حیاطه للمسلمین الی ان یجمعوا علی رجل یرضون به فإسلم الیه الامر: (21) پس برای حفظ مسلمانان حکومت را به عهده گرفتم تا این که آنان بر کسی که مورد قبول همه باشد گرد آیند و من حکومت را به او بسپارم. و هرگاه آنان بر کسی اتفاق کنند، حکومت را به او واگذار می کنم.)) پس آن مرد سلام کاملی کرد و رفت. چنان که ملاحظه می شود در موارد بیست گانه مذکور که از متون مختلف و از محدوده زمانی سال 36 تا 220 هجری گردآوری شده است، ((الرضا)) غالباً با کلمه ((الجماعه)) مترادف آمده است و حتی در مواردی هم که تنها به کار رفته همان معنا را دارد. از بررسی موارد کاربرد واژه ((الرضا)) چنین برمیآید که مقصود از آن در عرف اهل آن زمان، ((منتخب))، ((برگزیده)) و ((کسی است که همه یا اکثریت مردم یا اهل حل و عقد (خبرگان) او را انتخاب کرده و پسندیده باشند.

معنای ((الرضا من آل محمد)) در دعوت عباسیان

با توجه به آنچه در معنای الرضا گفته شد، ((الرضا من آل محمد))، یعنی ((منتخب)) از ((آل محمد(ص))) چون سال 100 هجری سپری شد و حکومت اموی به مرحله ثبات خود رسید و با اصلاحات ((عمر بن عبدالعزیز)) فشار حکومت بر مخالفان کاهش یافت، بنی هاشم که از پیش منتظر سپری شدن سال 100 بودند، در سال های آغازین سده دوم هجری، در سه گروه کاملاً جدا از هم - که هر سه متکی بر یکی از سه پسر بزرگ حضرت علی(ع) بودند - دعوت خود را شروع کردند. این سه گروه عبارت بودند از: عباسیان، فرزندان امام حسن(ع) و فرزندان امام حسین(ع).
O عباسیان خود را میراث دار ((ابوهاشم)) پسر ((محمد بن حنفیه)) می دانستند. پس از شهادت امام حسین(ع)، چون فرزندان امام حسین(ع) و امام حسن(ع) تحت نظر بودند، و از طرفی محمد بن حنفیه نه در واقعه کربلا شرکت کرده بود و نه به بیعت ابن زبیر تن داده بود، میدان فعالیت برای او و فرزندش بیشتر باز بود. به نقلی ابوهاشم پسر محمد حنفیه هنگام مرگ، محمد بن علی، نوه عبدالله عباس را جانشین خود کرد و بدین گونه سازمان دعوت او به عباسیان رسید. (22)

O فرزندان امام حسین(ع) به رهبری ائمه شیعه: امام باقر(ع).

O فرزندان امام حسن(ع) و در رأس آن ها ((عبدالله بن الحسن)) و بعدها پسرش ((محمد))؛ معروف به ((نفس زکیه)).
در آغاز، عباسیان مردم را به نام خود دعوت می کردند(23) و همزمان با آن ها، دعوتگران علوی نیز در خراسان پراکنده بودند. از طرفی تنی چند از داعیان عباسی گرفتار و کشته شده بودند و ممکن بود که اگر کار به همین منوال پیش برود، رهبری دعوت هم افشا شود. از سوی دیگر، مردم - به ویژه مسلمانان غیر عرب - به علویان علاقه بیشتری داشتند؛(24) بنابراین عباسیان دریافتند که اگر مردم را به نام خود دعوت کنند و در کنار آن ها، فرزندان علی(ع) هم مردم را به خود بخوانند، کسی به ایشان دل نخواهد بست و همه یا دست کم بیشتر مردم به علویان خواهند پیوست و کار آنان به جایی نخواهد رسید. از این رو، پس از بررسی کامل و چند تجربه کوچک و خطرناک ولی پرفایده، با مهارت کامل و دقت کافی، شعار ((الرضا من آل محمد)) را مطرح کردند، مردم را به آن دعوت نمودند و از دعوت مستقیم به خود دست کشیدند. آن ها با طرح این شعار، هم چهره واقعی خود را از عامه مردم و حکومت پنهان داشتند و خود را آل محمد(ص) جلوه دادند، و هم بدین وسیله خود را به علویان پیوند زدند و از محبوبیت آن ها بهره فراوان بردند؛ به گونه ای که بسیاری از شیعیان علوی که ماهیت عباسیان را نشناخته بودند نیز به آنان پیوستند.

عموم دعوت شدگان - به ویژه خراسانیان - هم به خاطر دوری از حجاز و هم به خاطر فشار حکومت که مانع هرگونه پرسشی در مورد بنی هاشم بود توانایی شناخت دسته بندیهای سیاسی بنی هاشم را نداشتند و گمان می کردند که ((آل محمد)) فقط يك گروه است. آن ها بین عباسیان، بنی حسن(ع) و بنی حسین(ع) فرق نمی گذاشتند؛ از این رو علاقه مندان آل محمد و ناراضیان حکومت، جملگی زیر این پرچم گرد آمدند.

امام عباسی، با اصرار به سران دعوت خود تاکید می کرد که از او هیچ نامی نبرند و عامه مردم را به ((الرضا من آل محمد)) بخوانند(25) و در پاسخ کسانی که می خواهند ((الرضا)) را بشناسند، بگویند: ((ما تقیه می کنیم.)) البته آن ها مجاز بودند که نام امام عباسی را تنها به افراد مورد اعتمادشان بگویند!

((الرضا من آل محمد)) در نزد سران دعوت و عباسیان، امام عباسی بود، ولی عامه افرادی که به دعوت پیوسته بودند از این امر آگاه نبودند، لذا هنگامی که امام عباسی خواست ((ابومحمد صادق)) را برای دعوت به خراسان روانه کند، برای پرهیز از افشای چهره واقعی خود به وی تاکید کرد که از برخورد با دعوتگران علوی به ویژه شخصی به نام ((غالب)) - که به شدت دوستدار علویان بود - پرهیز کند، ولی غالب از آمدن ابومحمد آگاه شد و به نزد او رفت و بین آن دو درباب برتری عباسیان و علویان مناظره ای سخت درگرفت. پس از این واقعه، راز ابومحمد فاش گردید و به دست والی خراسان کشته شد(26) (106 هجری). ظاهراً پس از مرگ او و برای پیش گیری از افشای دعوت عباسی، شعار ((الرضا من آل محمد)) مطرح شده است.(27)

الرضا من آل محمد نزد دعوت شدگان

از بررسی گزارش های مورخان در باب دعوت و بیعت مردم خراسان با ((الرضا)) و عکس العمل آنان پس از ظهور و به حرکت رسیدن عباسیان، بر مآید که بیشتر دعوت شدگان - اگر نه همه آن ها - ((الرضا من آل محمد)) را شخصی از فرزندان پیامبر(ص) می دانسته اند. به گفته ((فلیپ حتی)) ((شیعیان می پنداشتند که خاندان هاشم منحصر به فرزندان علی(ع) است.)) (28) از این رو، پیروزی عباسیان موجب سرخوردگی بسیاری از ایرانیان شد، حتی برخی ز بان به اعتراض گشودند و جان خود را بر سر این کار نهادند. قیام هایی چون قیام ((شريك بن شريك)) در بخارا و اعتراض برخی سران دعوت و نیز گرایش ایرانیان به قیام های ضد عباسی علویان نشان می دهد که در نظر آنان ((الرضا من آل محمد)) کسی از فرزندان پیغمبر بوده است. اینک نمونه ای از شواهد تاریخی این نظریه را از نظر می گذاریم:

1 - پس از ظهور دولت عباسی و آگاهی عباسیان از تمایل ((ابوسلمه)) به علویان، ((سفاج)) برادرش منصور را با سی تن به خراسان فرستاد تا هم از ((ابومسلم)) بیعت بگیرد و هم نظر او را درباره کار ابوسلمه جویا شود. یکی از نوادگان امام سجاد(ع) به نام ((عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین الا عرج)) همراه این هیأت بود. ((سلیمان بن کثیر خزاعی)) یکی از بزرگ ترین داعیان عباسی که پیش از ابومسلم رهبر سازمان دعوت در خراسان بود، به عبیدالله گفت: ((انا غلطنا فی امرکم و وضعنا البیعه فی غیر موضعها، فہلم نبایعکم و ندعوا الی نصرتکم: (29) ما در مورد کار شما اشتباه کردیم و بیعت را در جای خودش نهادیم، بیایید با شما بیعت کنیم و مردم را به یاری شما بخوانیم.)) عبیدالله گمان کرد که این پیشنهاد توطئه ای از طرف ابومسلم است و اگر به ابومسلم خبر ندهد او را خواهد کشت. از این رو جریان را به ابومسلم خبر داد و ابومسلم، یار دیرین خویش را طبق فرمان امام عباسی که ((به هر کس شک کردی او را بکش))، گردن زد، او حتی بنا بر برخی روایات، عبیدالله را نیز مسموم کرد و از میان برداشت!(30)

این واقعه که در حدود چهار ماه پس از ظهور دولت عباسی روی داد نشان می دهد بسیاری از خراسانیان (و حتی افرادی در راس دعوت عباسی چون سلیمان بن کثیر خزاعی) گمان می برده اند که حکومت به علویان خواهد رسید.

2 - پس از پیروزی عباسیان و آشکار شدن چهره واقعی دعوت عباسی و شناخت مردم از این دعوت، یکی از بزرگان بخارا به نام ((شريك بن شريك مہری)) که ((مردی بود از عرب به بخارا با شیده، و مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمومنین علی(ع) و گفتی: ما از رنج مروانیان اکنون خلاصی یافتیم. ما را رنج آل عباس نمی باید، فرزندان پیغامبر باید که خلیفه پیغامبر بود. خلقی عظیم بر وی گرد آمدند. و امیر

بخارا ((عبدالجار بن شعيب)) بود و با وی بیعت کرد و امیر خوارزم ((عبدالملك بن هرثمه)) با وی بیعت کرد و امیر برزم ((مخلد بن حسین)) با وی بیعت کرد و اتفاق کردند و پذیرفتند که این دعوت آشکار کنیم و هر کس که پیش آید با او حرب کنیم.)) (31)

بنابر نقل منابع دیگر، بیش از سی هزار نفر دعوتش را پاسخ گفتند و چند ماه با ((ز یاد بن صالح)) فرستاده ابومسلم جنگیدند تا سرانجام شریک کشته شد و قیام سرکوب گردید. (32) از این گفته ((نرشخی)) (م 348): ((چون زیاد از بخارا دل فارغ کرد، به جانب سمرقند رفت و آن جا او را حربها افتاد)) (33) بر مآید که مردم سمرقند نیز علیه عباسیان به پاخاسته بودند؛ چنان که از وسعت قیام شریک و پیوستن گروه زیادی از مناطق مختلف (بخارا، خوارزم، برزم) به این قیام بر مآید که دست کم مردم این نواحی معتقد بوده اند که ((الرضا من آل محمد)) شخصی از فرزندان پیامبر(ص) است. گرچه قیام شریک که خواستار خلافت فرزندان پیامبر بود سرکوب شد (133 هجری)، ولی هم چنان معتقدان به این عقیده در خراسان بسیار بوده و حتی در میان فرماندهان و حکمرانان خراسان نیز افرادی براین عقیده بودند. گواه این مطلب آن که چون در سال 140 هجری، منصور، ((عبدالجار ازدی)) را حکومت خراسان داد، وی به تعقیب شیعیان بنی هاشم پرداخت و از آنان کشتاری عظیم کرد و در تعقیب آنان اصرار ورزید؛ آن ها را مثله کرد و شماری از فرماندهان و حکمرانان خراسان از جمله ((مغیره بن سلیمان)) و ((حریش بن محمد ذهلی)) - از فرماندهان و - ((مجاجع بن حریث انصاری)) - حکمرانان بخارا - و ابوالمغیره، ((خالد بن کثیر)) حکمران قهستان را به جرم دعوت به فرزندان علی بن ابی طالب(ع) کشت. (34)

الرضا من آل محمد پس از بنیاد دولت عباسی

این شعار کمی پس از سال 100 هجری آغاز شد و دعوتگران علوی و عباسی مشترکا آن را تبلیغ کردند. البته این شعار، در قیام ((زید بن علی)) و فرزندش ((یحیی بن زید)) در زمان امویان نیز مطرح شده بود. اما عباسیان تا ظهور دولت و آشکار شدن چهره واقعی شان با تأکید فراوان آن را تبلیغ می کردند. قاعدتا باید با پیروزی دولت عباسی این شعار نیز پایان می یافت، ولی نه تنها چنین نشد، بلکه بیش از پیش جا افتاد و گسترش یافت. حدود سه ماه بعد از رویکار آمدن عباسیان در سال 133 هجری در خراسان، ((شریک بن شیخ)) با طرح مجدد این شعار روحی تازه در آن دمید. از آن پس علویان یکی پس از دیگری به قیام هایی در گوشه و کنار قلمرو اسلامی به ویژه در حجاز، عراق و ایران دست زدند و بسیاری از آنان در قیام های خود به ((الرضا من آل محمد)) دعوت کردند. قیام های پراکنده ادامه داشت تا آن که پس از مرگ هارون، درگیری امین و مأمون بر سر حکومت، موجب ضعف قدرت عباسی شد و قیام های علویان جان تازه ای گرفت. این قیام ها با وسعت زیادی که داشت، خطر اصلی حکومت عباسی به شمار مآمد و مأمون که دولت عباسی را در خطر انقراض می دید به اجبار علی بن موسی، امام هشتم شیعیان را با نام ((الرضا)) ولی عهد خود قرار داد (35) و به این وسیله علویان شور شی را خلع سلاح کرد. مأمون پس از آن که دیگر شورشیان را هم سرکوب و اوضاع را تثبیت کرد، علی بن موسی الرضا را به شهادت رساند؛ ولی دیری نپایید که دوباره شعله انقلاب برافروخته شد و در سال 207 هجری (حدود چهار سال بعد از شهادت امام رضا) این شعار دوباره مطرح گردید. (36)

با نگاهی به منابع، می توان ادعا کرد که در دوران کمتر خلیفه ای از خلفای عباسی کسی از علویان با دعوت به ((الرضامن آل محمد)) قیام نکرده است. به عنوان نمونه قیام کنندگان ذیل در قیام خود به ((الرضا من آل محمد)) دعوت می کردند:

((یحیی بن عبدالله بن الحسن)) (37) و ((حسین بن علی)) (شہید فخر، 169 ه') (38) ((حسن هرث)) (198) (39) ((عبدالله بن معاویه)) (127 ه') (40) ((ابوالسرایا)) و ((محمد بن ابراهیم طباطبا)) (199) (41) ((عبدالرحمن بن احمد)) (از فرزندان عمر بن علی(ع) به سال (207) (42) ((محمد بن قاسم)) (از فرزندان امام سجاد به سال 219 در زمان معتصم) (43) ((یحیی بن عمر)) (از فرزندان زید بن علی در سال 205 به دوران مستعین) (44) و ((حسن بن زید)) و

یارانش به سال 250 در ری. (45) این قیام ها و دعوت ها پیوسته ادامه داشت تا آن جا که برخی از علویان در مغرب (170 هـ) و برخی در طبرستان و دیلم (250 هـ) به حکومت رسیدند و از رنج تعقیب و گریز سالیان دراز دمی بیاسودند.

خاتمه

از بیعت مردم با دعوت ها و قیام های علوی چنین بر می آید که مراد از ((الرضا من آل محمد)) شخصی از خاندان پیامبر بوده است که مردم یا بزرگان هاشمی و علوی و یا بزرگان بلاد و ... بر او اجتماع کنند و به او راضی شوند؛ هر کس انتخاب می شد ((الرضا)) بود. بنابراین از ((الرضا)) شخص معین و مشخصی مراد نبوده است.

پی نوشت ها:

- * دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی - دانشگاه تهران.
1. لوئیس معلوف، المنجد فی اللغة، (بیروت، دارالمشرق، 1973 م) ص 265 انیس ابراهیم، عبدالحلیم منتصر، المعجم الوسیط، چاپ چهارم (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1372 ش / 1412 ق) ص 351 حسین بن محمد اصفهانی راعب، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، (بی جا، دارالکتب العربی، افسس قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان) ص 202 محمد بن مکرّم ابن منظور، لسان العرب، (18 ج)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیا التراث العربی، 1413 ق / 1993 م) ج 5، ص 236.
 2. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الرسل و الملوک، (8 ج)، (قاهره، مطبعه الاستقامه، 1358 ق / 1939 م) ج 3، ص 455.
 3. رضی در این جا به معنای ((مرضی)) است.
 4. طبری، پیشین، ج 3، ص 452.
 5. همان، ص 450؛ عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، (20 ج)، چاپ اول، (قاهره، دار احیا الکتب العربیه، 1378 ق / 1959 م) ج 11، ص 9.
 6. طبری، پیشین، ج 3، ص 456؛ ابوعلی رازی مسکویه، تجارب الامم، تصحیح ابو القاسم امامی، چاپ اول، (تهران، دار سروش للطباعه والنشر، 1366 ش / 1987 م) ج 1، ص 294.
 7. مسکویه، پیشین، ج 1، ص 287.
 8. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، تصحیح علی شیری، (2 ج)، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1371 ش) ج 1، ص 65.
 9. همان، ص 65.
 10. همان، ص 95.
 11. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، عیون الاخبار، (4 ج)، چاپ اول، (قاهره، دار الکتب المصریه، 1925، افسس قم، منشورات الشریف الرضی، 1373 ش) ج 1، ص 605.
 12. مجهول المؤلف، اخبار الدوله العباسیه، تصحیح عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، (بیروت، دارالطباعه للطباعه والنشر، 1971 م) ص 99.
 13. طبری، پیشین، ج 4، ص 421؛ عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، (بیروت، دار صادر، 1385 ق/1965 م) ج 4، ص 155.
 14. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف (6 قسم)، تحقیق عبدالعزیز الدوری، چاپ اول، (بیروت، دارالنشر، 1398 ق / 1978 م) ج 13، ص 298؛ ابن اثیر، پیشین، ج 4، ص 136.
 15. ابن اثیر، پیشین، ج 4، ص 212.
 16. مسکویه، پیشین، ج 2، ص 168؛ ابن اثیر، پیشین، ج 4، ص 335. متن از تجارب الامم مسکویه نقل شده است.
 17. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1414 ق / 1372 ش) ص 443.
 18. همان، ص 434.
 19. همان، ص 435.
 20. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، (2 ج)، چاپ اول، تحقیق موسسه آل البيت لاحیا التراث، (قم، المؤتمر العالمی للافیه الشیخ المفید، 1413 ق) ج 2، ص 353.
 21. جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1411 ق / 1370 ش) ص 327.
 22. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، تصحیح جواد مشکور، چاپ اول، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1361 ش) ص 39 و 40؛ ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی قاضی نعمان، شرح الاخبار فی فضایل ائمه الاطهار، (3 ج)، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، چاپ اول، (قم، موسسه النشر الاسلامی، 1414) ج 3، ص 316؛ علی بن ابی الغنائم العمری، المجدی فی انساب الطالبیین، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ اول، (قم، مکتبه النجفی، 1409) ص 224؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا) ج 42، ص 103 - 104.
 23. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قاهره، داراحیا الکتب العربیه، 1960 م) ص 333 و 335؛ طبری، پیشین، ج 5، ص 316.

24. اخبارالدوله پیشین، ص 198 - 199.
25. همان، ص 194 و 200 و 204 بلاذری، پیشین، ج 3، ص 82 و 114 - 115 طبری، پیشین، ج 6، ص 27 و 45 و 46 و 49 سیوطی، پیشین، ص 257.
26. طبری، پیشین، ج 5، ص 394.
27. دینوری، پیشین، ص 333 و 335 طبری، پیشین، ج 5، ص 316 ابراهیم حسن حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج 3، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هفتم، (تهران، سازمان انتشارات جاویدان، 1371 ش)، ج 1، ص 437.
28. فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، انتشارات آگاه، 1363) ص 357.
29. ابونصر سهل بن عبدالله بخاری، سرالسلسله العلویه، تحقیق سید محمدصادق بحرالعلوم، چاپ اول، (نجف، المکتبه الحیدریه بالنجف، 1381 ق / 1962 م، افست قم، منشورات الشریف الرضی، 1371 ش/1413 ق) ص 10؛ ابن قتیبه، پیشین، ج 2، ص 172؛ طبری، پیشین، ج 6، ص 104، ابن اثیر، پیشین، ج 5، ص 437.
30. اصفهانی، پیشین، ص 159.
31. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد قباوی، تلخیص محمد بن ظفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، (تهران، انتشارات توس، 1363 ش) ص 86.
32. بلاذری، پیشین، ج 3، ص 171؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی معروف به ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج 2، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1414 ق / 1373 ش) ج 2، ص 354؛ طبری، پیشین، ج 6، ص 112؛ ابن اثیر، پیشین، ج 5، ص 448؛ ابن قتیبه، پیشین، ج 2، ص 188.
33. نرشخی، پیشین، ص 87.
34. یعقوبی، پیشین، ج 2، ص 371؛ طبری، پیشین، ج 6، ص 146.
35. اصفهانی، پیشین، ص 455 و 499؛ طبری، پیشین، ج 7، ص 139؛ قاضی نعمان، پیشین، ج 3، ص 338.
36. طبری، پیشین، ج 7، ص 168.
37. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج 4، (تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا) ج 2، ص 188. (زندگانی موسی بن جعفر (ع)).
38. طبری، پیشین، ج 6، ص 412؛ اصفهانی، پیشین، ص 366 - 385.
39. طبری، پیشین، ج 1، ص 116، ابن اثیر، پیشین، ج 8، ص 301. (این شخص علوی نبوده است).
40. اصفهانی، پیشین، ص 155.
41. طبری، پیشین، ج 7، ص 177؛ ابن اثیر، پیشین، ج 8، ص 302؛ قاضی نعمان، پیشین، ج 3، ص 334؛ اصفهانی، پیشین، ص 428 - 435.
42. طبری، پیشین، ج 7، ص 168.
43. همان، ص 219؛ اصفهانی، پیشین، ص 464 - 473؛ قاضی نعمان، پیشین، ج 3، ص 345.
44. طبری، پیشین، ج 7، ص 426؛ اصفهانی، پیشین، ص 506؛ محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیة والآداب الملکیة، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1416 ق / 1373 ش) ص 240.
45. طبری، پیشین، ج 7، ص 433؛ علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1370 ش) ج 2، ص 558.

منابع

- ابراهیم انیس، منتصر عبدالحمید، المعجم الوسیط، چاپ چهارم، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1412 ق / 1372 ش).
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید (م 656 ق)، شرح نهج البلاغه، (20 ج)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، (قاهره، داراحیا کتب العربیہ، 1378 ق / 1959 م).
- ابن اثیر، عزالدین (م 630 ق) الکامل فی التاریخ، (بیروت، دار صادر، 1385 ق / 1965 م).
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (م 709 ق)، الفخری فی الآداب السلطانیة، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1416 ق / 1373 ش).
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه (2 ج)، تصحیح علی شیری، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1371 ش).
- عیون الاخبار (4 ج)، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصریہ، 1925، افست در قم، منشورات الشریف الرضی، 1373 ش).
- ابن منظور، محمد بن مکرم (م 711 ق)، لسان العرب، (18 ج)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیا التراث العربی، 1413 ق / 1993 م).
- اشعری، سعد بن عبد الله (م 301 ق)، المقالات والفرق، تصحیح جواد مشکور، چاپ اول، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1361 ش).
- اصفهانی، ابوالفرج (م 356 ق) مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صفر، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1414 ق / 1372 ش).
- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله (م 341)، سرالسلسله العلویه، تحقیق سید محمد صادق بحرالعلوم، چاپ اول، (نجف، المکتبه الحیدریه، 1381 ق / 1962 م، افست قم، منشورات الشریف الرضی، 1413 ق / 1371 ش).
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (م 279 ق) انساب الاشراف (6 قسم)، تحقیق عبدالعزیز الدوری، چاپ اول، (بیروت، دارالنشر، 1398 ق / 1978 م).
- حسن، ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، (3 ج) ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هفتم، (تهران، سازمان انتشارات

- جاویدان، 1371 ش).
- حتی، فیلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، انتشارات آگاه، 1366 ش).
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (م 282 ق)، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قاهره، داراحیا الکتب العربیه، 1960 م).
- راغب، حسین بن محمد اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، (بی جا، دارالکتاب العربی، بی تا، افست قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان).
- سیوطی، جلال الدین (م 911 ق) تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1411 ق / 1370 ش).
- طبری، محمد بن جریر (م 310 ق) تاریخ الرسل والامم والملوک (8 ج)، (قاهره، مطبعه الاستقامه، 1358 ق / 1939 م).
- العمری، علی بن ابی الغنائم (م قرن 5 ق)، المجدی فی انساب الطالبیین، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ اول، (قم، مکتبه النجفی، 1409 ق).
- قاضی، نعمان، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م 363 ق) شرح الاخبار فی فضائل ائمه الاطهار (3ج)، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، چاپ اول، (قم، موسسه النشر الاسلامی، بی تا).
- کلینی، محمد بن یعقوب (م 328 ق)، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سید جواد مصطفوی (4ج)، (تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا).
- مجلسی، محمد باقر (م 1111 ق)، بحار الانوار، (تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا).
- مجهول المؤلف، اخبار الدوله العباسیه، تصحیح عبدالعزیز الدوری و عبد الجبار المطلبی، (بیروت، دارالطبیعه للطباعه والنشر، 1971 م).
- مسعودی، علی بن الحسین (م 345 ق)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1370 ش).
- مسکویه، ابوعلی رازی، تجارب الامم، تصحیح ابوالقاسم امامی، چاپ اول، (تهران، دار سروش للطباعه و النشر، 1366 ش / 1987 م).
- معلوف، لوئیس، المنجد فی اللغه، (بیروت، دارالمشرق، 1973 م).
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م 413)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد (2 ج) تحقیق موسسه آل البيت لاحیا التراث، چاپ اول، (قم، المؤتمر العالمی لالغیه الشیخ المفید، 1413 ق).
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد قباوی، تلخیص محمد بن ظفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، (تهران، انتشارات توس، 1363 ش).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح، تاریخ یعقوبی، (2 ج)، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، 1414 ق / 1373 ش).